

آغازی بر پایان رژیم ...

ساعت ۲ بعد از ظهر بود که با بهرنگ رفتیم توی خیابانها، چون بهرنگ باید عصر زود برمیگشت که به کارش برسه، با ماشین رفتیم بیرون ... اول از همه یه سر به دفتر سازمان ملل زدیم، اونجا که هیچ خبری نبود، بعد رفتیم سمت میرداماد، اونجا هم خبری نبود، از اونجا رفتیم به سمت خیابان انقلاب و دانشگاه تهران، اونجا هم خبری نبود، به امیرآباد سر زدیم، اونجا هم خبری نبود ... خلاصه تا ساعت ۶ و ۷ توی این مسیره میچرخیدیم ...

ساعت ۷ شد، ما خیابان انقلاب، چهارراه ولیعصر رسیده بودیم، تقریباً جمعیت زیادی اونجا بودن، اما همه در حال حرکت، میرفتن پایین و برمیگشتن بالا، در این لحظه، یک گروه از جوانان به همراه عده ای از درانمان، شروع کردن به خواندن سرود ای ایران، همگی دست در گردن هم انداختن و با شعار " ایران شده فلسطین، هموطن ساکت نشین " به سمت فلسطین راه افتادن، از اینجا دیگه شروع شد، و بهرنگ هم باید هرچه زودتر برمیگشت خونه، من از ماشینش پیاده شدم و به سمت مردم رفتم، سر خیابان فلسطین شمالی، مردم شروع کردن به سوت زدن و شعار دادن، که نیروهای انتظامی و بسیج، دست در دست هم به طرف مردم حمله کردن!

فلسطین شمالی، خلوت شد، پایینتر، سر چهارراه ولیعصر، مردم وسط خیابان انقلاب، جلوی اتوبوسها و ماشینها رو گرفته بودن و شعار میدادن، حدود ۲۰۰ نفر وسط خیابان بودن و نزدیک به ۳۰۰ نفر در اطراف خیابان انقلاب، دور تا دور چهارراه ولیعصر، در این زمان، باز هم نیروهای انتظامی به همراه بسیج به مردم

حمله کردن، که مردم به سمت ولیعصر رو به شمال فرار کردن، منم همینطور. بعد از چند دقیقه، دوباره به سمت خیابان انقلاب برگشتم، سر چهارراه ولیعصر، یکی از دوستان قدیمی رو دیدم و باهم به سمت میدان انقلاب حرکت کردیم، به سر فلسطین نرسیده بودیم که دیدیم ایندفعه سر خیابان فلسطین جنوبی مردم شروع کردن به شعار دادن، بعد از گذشت مدتی، مردم دوباره پراکنده شدن، به سمت میدان انقلاب حرکت کردیم، باید بهتون بگم که، امشب یعنی ۱۸ تیر، خیابان انقلاب و آزادی یکی از شلوغترین شبهای خودش رو دید و تظاهرات مردم از نظم و استراتژی خاصی برخوردار بود! از بالاتر از پیچ شمیران، تا بالاتر از خیابان جمالزاده و فرصت، گروههای کثیر مردم در حرکت بودن، در هر دو طرف خیابان و در هر دو جهت، یعنی نه برای رفتن به سمت خیابان انقلاب خیابانها جای راه رفتن داشت و نه برای پایین اومدن از میدان انقلاب به طرف میدان امام حسین!

در تمام این مسیر، هر دفعه، یک طرف مردم شروع به شعار دادن میکردن و این خودش باعث شده بود که نیروهای انتظامی و بسیج حساسی سردرگم بشن!

در خیابان آزادی، سر جمالزاده، شعارها رنگ و بوی دیگه ای پیدا کرده بود و از حالت مسالمت آمیز خارج شده بود! دیگه شعارها همه بر علیه نظام و مسئولین نظام بود! جنگ و گریز ما ادامه داشت و نیروهای انتظامی و بسیج، دستشون به هرکی میرسید میزدنشون و میبردنشون، جلوی ترمینال اتوبوسها در خیابان آزادی، مردم در وسط خیابان شروع به شعار دادن کردن که از سمت غرب به طرفوشن حمله شده، همه به سمت جمالزاده حرکت کردن و در این بین، نیروهای انتظامی با باتوم آنچنان به کمر یه جوان زدن که بنده خدا همونجا افتاد روی زمین، یه دفعه یکی از رو موتور پرید پایین و شروع کرد به زدن این بنده خدا، ۴ نفری گرفتنش و کردندش توی ماشین، و توی ماشین هم بهش رحم نکردن و با باتوم کوبیدن توی سرش و بنده خدا از حال رفت!!!

از این صحنه ها زیاد دیده میشد و همیشه همه رو تعریف کنم! به سمت پایین و میدان انقلاب حرکت کردیم، بالاخره ماشینهای آب پاش رو هم آوردن و در میدان انقلاب مستقر شدن!

باید در اینجا به خانمها و دختران کشورمون، آفرین گفت! به خدا قسم که از همه آقایان شجاع تر

و دلیر تر بودن، همین خانمها باعث آزادی چندین جوان شدن

سر خیابان دانشگاه، بسیجیها یک پسر - حدود ۱۳ سال - رو زدن و گرفتنش، باز هم خانمهای عزیز، شروع کردن به فریاد زدن و فریاد میزدن "ولش کن، ولش کن" در همین حین یکی از این جوجه فوفولهای بسیجی اومد توی پیاده رو و داد زد "خفه شین مادر **** ها، کی گفت ولش کن" که یک دختر - حدود ۱۸ساله - گفت "من بودم" برادر بسیجی، این کثافت لجن، این کثافتی که همه مردانگیش در باتوم و شلنگی که در دستش بود، خلاصه شده، زد توی صورت دختر بیچاره و چقدر هم زیبا روی بود اون دختر، اما دختر شجاع شهر ما، به جای اشک ریختن، تف انداخت توی صورت بسیجی و در همین لحظه آقایان با غیرت، به طرف بسیجیه حمله کردن و اون آقای بسیجی با شهامت و "مردددددد" پا به فرار گذاشت و دوستانش شروع کردن با اون دختر و مادر جر و بحث کردن و ما هم کنار اون دو عزیز قرار گرفتیم و بسیجیها رو به عقب روندیم، یکی از سروانهای کثافت نیروی انتظامی، در همون موقع بین مردم ایستاد و گفت، "فقط ۲ دقیقه فرصت دارید که فرار کنید، فقط ۲ دقیقه" که با اعتراض مردم مواجه شد و عده ای از سربازان کادری نیروی انتظامی به ما حمله کردن و خلاصه از مون به خوبی پذیرایی کردن!

به سمت چهارراه ولیعصر رفتیم، پارک دانشجو غوغا بود! نیروهای سرکوبگر حمله میکردن و مردم مقاومت، عده ای هم فرار میکردن و باز برمیگشتن، با اینکه محوطه جلوی تئاتر شهر رو نیروی انتظامی گرفته بود، اما مردم همچنان اونجا بودن و شعار میدادن و هر از چند گاهی هم جنگ و گریزی صورت میگرفت!

<http://omid7.persianblog.com>

و اما باز هم رشادت یکی دیگه از بانوان شهر

در کنار حوضچه مقابل تئاتر شهر، مردم تجمع کرده بودن و بسیجیها با فحش و ناسزا مردم رو پراکنده کردن، همه فرار کردن به جز یک خانوم! از جاش تکون نخورد و وقتی بسیجیها به طرفش رفتن، گفت من از اینجا تکون نمیخورم، هرکاری میخواید بکنید که مردم هم از شهامت این بانو درس گرفتن و به سمت اونها رفتن، بسیجیها که دیدن حریف این همه آدم نمیشن، از نیروی انتظامی کمک گرفتن، باز هم مردم فرار کردن اما اون خانوم همچنان سر جاش نشسته بود و با هیچ زبانی از جای خودش تکون نمیخورد! این خانوم حدود ۴۰ دقیقه همونجا نشسته بود که بالاخره از اونجا بلند شد و به سمت سکوها ای اطراف حرکت کرد و روی آنها کنار مردم نشست!

نیروهای انتظامی به سمت مردم اومدن، یکی از افراد این نیروها که فکر کنم سرگرد بود، از مردم "خواهش" کرد که با پلیس همکاری کنن و از جاشون بلند بشن و به خانه برن، هنوز خواهش این سرگرد تموم نشده بود که یکی از افسران، با فحش و باتوم به طرف مردم حرکت کرد! اینجا هم از ما به گرمی پذیرایی کردن!! اما اون خانوم، همچنان محکم و استوار سر جاش نشسته بود!! اون محوطه رو دور زدیم و از رویرو

داشتیم رد میشدیم که دیدیم: یکی از "مررررررررررررررررررررررررررررررررررر" های بسیجی، اول با مشت زد به صورت اون خانوم، بعد روسری اون بنده خدا رو گرفت و از بالای سکوها کشیدش پایین، و بهش گفت "گورتو گم کن ****" اما اون خانوم باز هم مقاومت کرد، آنچنان دست این زن رو گرفت و پیچوند که دست من درد گرفت، دستهای اون خانوم رو به پشتش برد و از پشت اون خانوم رو بقل کرد، و انداختش روی زمین و پاهاش رو گذاشت روی کمر بنده خدا و به دستاش دست بند زد! ما خوش غیرتها هم فقط نظاره گر بودیم! نیروی انتظامی، این کثافتها که خودشون رو حامی مردم میدونن، اطراف این بسیجی رو گرفتن تا مردم نتونن برای نجات اون زن اقدامی بکنن و اون بسیجی کثافت هم هرکاری دلش خواست، کرد!!! بعد اون خانوم رو بلند

کرد و چک و لگد به طرف ماشین برد و انداختش توی ماشین و رفتن!!
[/http://omid7.persianblog.com](http://omid7.persianblog.com)

چهارشنبه، ۱۸ تیر، ۱۳۸۲

روز موعود

بالاخره ۱۸ تیر هم رسید.

میترسم. از امروز میترسم. آخه آگه طرف حسابت ادم باشه حرفی نیست ولی اینا وحشی ن. حیف
صفت حیون که به اینا بدی.

ولی خودشونم بد جوری ترسیدن.

تو قزوین که تا حالا هیچ خبری نبوده اعلام کردند که خوابگا هها باید از ۱۷ تیر تا ۲۵ تیر خالی
باشه جالب اینجاست که بچه ها تا ۲۴ ام امتحان دارند تازه دلیلش جالب تره. میگن میخوایم سمپاشی
کنیم. (اونم وسط امتحانا. به قول بابام مرغ پخته خنده ش میگیره)

ماهواره ها رو هم که قطع کردن. خلاصه برای امروز کوتاهی نکردند. هر کاری که از دستشون بر
می او مده انجام دادند.

میدونم که امروز باید فکرای قشنگ داشته باشم. حرفای خوب بزنم. ولی نگرانم. خدایا خودت کمک
کن.

در خلوت روشن با تو گریسته ام

برای خاطر زندگان

و در گورستان تاریک با تو خوانده ام

زیباترین سرودها را

زیرا که مردگان این سال

عاشق ترین زندگان بوده اند.....

[نوشته شده در ساعت ۹:۳۵ توسط leila](#)

جمعه، ۳۰ خرداد، ۱۳۸۲

بابا حکومتمون کلی با حال بوده ما خبر نداشتیم.. فستیوال تو استادیوم ازادی.. کنسرت مجانی..
اونم به مدت ۱ ماه .

ولی خودمونیم بد جوری به چه کنم چه کنم افتادند.

خیال راحت از بزرگترین موهبت ها است. بلم خنک میشه وقتی به این فکر می کنم که الان

هیچکدوم از سران مملکت ما خیال راحت ندارند.
کیف میکنم از اینکه می بینم شبها خوابشون اشفته س.

فریاد فریاد از دست تو جلاد با غیرت مردم ایران شود ازاد
بسیار بسیار اسکندرو چنگیز با خشم این مردم جمله شدند بر باد

✪ نوشته شده در ساعت ۲:۸ توسط leila

اوباش رژیم باید مواظب باشندچوب خطشون با مردم داره میزنه بالا.
نزدیکه روزی که از خجالتشون حسابی در بیایم.

جوو نای مردم دارن لت و پار میشن.اونوقت بعضی ها نمی دونند چه خبره.
باورتون میشه په دانشجویی توی یک دانشگاهی توی این مملکت ندونه چه خبره؟
امروز من یکی از این ادمها رو تو دانشگاه دیدم.
وقتی برگشت و گفت مگه چه خبره؟دلم می خواست بزخم تو گو شش.ولی فقط نگاهش کردم.

✪ نوشته شده در ساعت ۲:۵ توسط leila

دوشنبه، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲، ساعت ۱۲:۲۹

نویسنده: بهرنگ

سلام . لیلان جان باید میزدی . . . دانشجویی که اینقدر بی خیال باشد که نداند در مملکتش
چه اتفاقاتی می افتد و همکلاسیهایش را (فرقی نمی کند مال کدام دانشگاه) چطور مثل
گوسفند ذبح می کنند ؛ لیاقت تحصیل ندارد !

